

کاربست نظریه پنجره جوهری در تحلیل روابط اجتماعی (بر اساس رویکرد تحلیلی یونگ)

مهدیه بخشی، سروناز تربتی^۱، علی جعفری^۳،

سیدمحمد دادگران^۴، حبیب صبوری خسروشاهی^۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۸

چکیده

هدف این پژوهش تحلیل رمان احتمالاً گم شده‌ام نوشته سارا سالار و تبیین این مسئله است که، در جامعه ایرانی، میان روابط اجتماعی با مفاهیم روان‌شناسانه و کهن‌الگوهای یونگ چه نسبتی وجود دارد و کهن‌الگوها چگونه روابط ما را با خود و دیگران تحت تأثیر قرار می‌دهند. بر این اساس، با کاربردی ترکیبی نظریه پنجره جوهری جوزف لوفت و هری اینگهام و کهن‌الگوهای یونگ (آنیما و آنیموس، سایه، اعداد و نماد)، شخصیت‌های این رمان تحلیل شده‌اند. نگارندگان، پس از خوانش رمان، با توجه به نظریه پنجره جوهری و مفاهیم نظریات یونگ درباره کهن‌الگوها، به این نتیجه رسید که راوی برای مواجه شدن با ناحیه کور و پنهان خود نقاب از صورت برمی‌دارد و برای یک روز، درحالی‌که زندگی در زمان حال را تعلیق کرده، گذشته‌اش را استیضاح می‌کند؛ به حیاط مربعی‌شکل ناخودآگاه خود می‌رود و با منطقه‌ای از شخصیت خویش که برای دیگران و خودش ناشناخته است مواجه می‌شود. در این روایت که در طول یک روز اتفاق می‌افتد، راوی بارها با ناحیه پنهان و کور خود مواجه می‌شود؛ از دریچه این شناخت است که می‌خواهد از گم شدن در گذشته‌های بی‌پایه و در زندگی حال به تعادل برسد. راوی با شناخت ناخودآگاه جمعی (ناحیه ناشناخته) خود و در پی آن، با خودگشودگی و افشا، منطقه گشوده شخصیت خود را گسترش می‌دهد و در برقراری ارتباط با خود و دیگران به تعادل می‌رسد.

واژگان کلیدی

نقد روان‌کاوانه، کهن‌الگو، پنجره جوهری، رمان سیال ذهن.

این مقاله برگرفته از رساله دکتری تخصصی با عنوان «نقد روان‌کاوانه روابط اجتماعی در رمان‌های سیال ذهن ایرانی (با رویکرد تحلیلی یونگ)» در رشته علوم ارتباطات دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شرق است. ۱. دانشجوی دکتری گروه علوم ارتباطات، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران شرق، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. bakhshi.1985@yahoo.com

۲. استادیار گروه علوم ارتباطات اجتماعی، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران شرق، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول). sarvenaz.torbati@gmail.com

۳. استادیار گروه مطالعات اجتماعی، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، تهران، ایران. jafari.communication@gmail.com

۴. دانشیار گروه علوم ارتباطات اجتماعی، دانشکده علوم ارتباطات و مطالعات رسانه، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. mohamad_dadgaran@yahoo.com

۵. استادیار گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران شرق، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. habibsabouri@hotmail.com

مقدمه

در قرن بیستم با رمان سیال ذهن مواجه می‌شویم؛ این نوع رمان شکلی از بازنمایی فرایندهای ذهنی شخصیت است و مفاد افکار و احساسات او را برای خواننده آشکار می‌کند. در این تکنیک، اندیشه‌ها و برداشت‌های مختلف، خاطرات جسته‌گریخته، دریافت‌های حسی گذرا، ادراک‌های شهودی آنی و تداعی‌های عموماً ناقص و گسیخته شخصیت، بدون انقطاع، بازگو می‌شوند. اصطلاح «سیال ذهن» را نخستین بار ویلیام جیمز، روان‌شناس امریکایی، به کار برد؛ اما، در نقد ادبی، این اصطلاح برای توصیف تکنیکی به کار می‌رود که به‌منظور تقلید یا نمایش نحوه کارکرد ذهن استفاده می‌شود (پاینده الف، ۱۳۹۴: ۳۵۶-۳۵۵).

ضمیر «ناخودآگاه جمعی» اصطلاحی است که به نظام شخصیت روان‌شناسی تحلیلی «یونگ»^۱ متعلق است. محتوای این جنبه از روان انسان هم‌زمان با تولد اولین انسان شکل گرفت؛ یعنی، ظهور و حضورش با آغاز هستی‌یافتن انسان همراه بوده است. انسان‌ها در طول تاریخ پیوسته با خواسته‌ها، اندیشه‌ها و امیال خاص خود زندگی کرده‌اند و زندگی‌شان از تجارب حاصل از این افکار، اندیشه‌ها و خواسته‌ها سرشار بوده است. قسمتی از این تجارب - چه خوب و چه بد - در طول حیات بشری از برجستگی و ماندگاری بیشتری برخوردار بوده؛ از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته؛ و به این ترتیب، جزء شخصیت افراد شده است. البته ضمیر «ناخودآگاه جمعی» هر شخص نه‌تنها وارث مفاهیم و مضامینی است که از آباء و اجدادش به ارث می‌رسید، بلکه وارث آن دسته از «رسوبات کنش‌هایی نیز هست که بر خانواده‌های اجداد انسان اثر گذاشته است» (یونگ الف، ۱۳۹۶: ۳۵).

ساختار ضمیر «ناخودآگاه جمعی» متشکل از صورت‌های ازلی و کهن‌الگوهای متعددی است که «این کهن‌الگوها به رویدادهایی مربوط می‌شوند که در زندگی هر فردی از اهمیتی بنیادی برخوردارند و در حیات روانی فرد، به‌صورت تصاویری از قبیل «همزاد مؤنث (آنیمای)، همزاد مذکر (آنیموس)، "سایه" و "قهرمان"، تبلور می‌یابند» (پاینده، ۱۳۹۵: ۱۸۸-۱۸۹).

زمانی که روان فرد دچار تشنگی و ازهم‌گسیختگی شود و نتواند تعادل

1. Jung

کاربست نظریه پنجره جوهری در تحلیل روابط اجتماعی ...

خود را در زندگی اجتماعی حفظ کند، مضامین رازناک و مرموز نهفته در ضمیر «ناخودآگاه جمعی» از خود واکنش نشان می‌دهند و به ساحت «خودآگاه» روان فرستاده می‌شوند. یکی از عواملی که تعادل و هماهنگی روان شخص آگاه را مختل می‌کند زندگی در شرایط نامتعادل و نابهنجار محیطی است که همواره دستخوش دگرگونی‌های بنیادی است. در این هنگام، ضمیر «ناخودآگاه جمعی» از خود عکس‌العمل نشان می‌دهد و هشدارها و پیام‌های نمادین را از آن بخش روان به‌سوی «خواب و آن گروه آفرینش‌های ادبی و هنری که نسبت به ناهمواری‌ها و نژدهای زمانه، نقش بازسازنده و جبرانی دارند» گسیل می‌کند (یاوری، ۱۳۷۴: ۷۳). در این میان، تحلیل ارتباطات بین‌فردی با توجه به اقبال به رمان‌های سیال ذهن در جامعه (رمان به‌مثابه رسانه) کاربرد زیادی دارد.

بر اساس آنچه گفته شد، این مقاله در تلاش است، با تحلیل رمان ایرانی سیال ذهن - احتمالاً گم شده‌ام - به‌عنوان بازنمایی از تجربه اجتماعی، به تبیین این مسئله بپردازد که در جامعه ایرانی چه نسبتی میان روابط اجتماعی با مفاهیم روان‌شناسانه و کهن‌الگوهای یونگ وجود دارد. به بیان دقیق‌تر، برآنیم تا به کمک نظریه پنجره جوهری به بهبود روابط بین‌فردی در شناخت فرد دست یابیم. در آغاز باید ارتباط، مؤلفه‌های آن و ویژگی‌های ارتباط مؤثر را شناخت و سپس با بیان نظریه پنجره جوهری، ارتباط بین‌راوی رمان و خواننده را تبیین کرد و اینکه کهن‌الگوهای یونگ، همچون: سایه، آنیما و آنیموس، نقاب و نماد، در ارتباط با راوی رمان و ناخودآگاه جمعی شخصیت‌های رمان با یکدیگر چگونه عمل می‌کنند و در ارتباط آن‌ها با خود و دیگران چه تأثیری دارند.

پیشینه پژوهش

این پژوهش با روش نقد روان‌کاوانه در تحلیل رمان سیال ذهن ایرانی احتمالاً گم شده‌ام، با رویکرد تحلیلی یونگ، به دنبال درک چگونگی نقش کهن‌الگوها در روابط فرد با خود و دیگران است. با جست‌وجو در منابع و متون، پژوهش‌هایی در خصوص رمان‌های سیال ذهن بر مبنای روان‌شناسی تحلیلی یونگ یافت شدند که از بعضی جنبه‌ها با موضوع این پژوهش مرتبط هستند که در ادامه مروری بر آن‌ها خواهیم داشت.

خسروی (۱۳۹۵)، در بررسی کنش گفتاری در دو رمان فارسی (سمفونی مردگان و چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم)، با استفاده از نظریات سرل و آستین^۱، به کاربرد یا عدم کاربرد این نظریه در رمان‌های انتخاب‌شده و بررسی کنش گفتار در آن‌ها پرداخته است. روش این پژوهش از نوع توصیفی و پیکره‌بنیاد است؛ پیکره پژوهشی شامل متون رمان‌های منتخب و توصیف آن از طریق نظریه کنش گفتاری سرل و آستین است. نتایج نشان می‌دهد که، در دو رمان مزبور، کنش‌های «ترغیبی، عاطفی، اعلامی، تعهدی و اظهاری» وجود دارد و بسامد آن‌ها در دو رمان یکسان نیست.

مقدمی و گلی (۱۳۹۲)، در مقاله «نقد رمان تنگسیر با تکیه بر نقد کهن‌الگویی یونگ»، با تمسک به آموزه‌های روان‌شناختی «یونگ»، به نقد و بررسی رمان تنگسیر صادق چوبک پرداخته‌اند. نگارندگان نخست به تبیین صورت‌های کهن‌الگویی «یونگ» - که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: «پرسونا»، «سایه»، «خود»، «آنیما» و «آنیموس» - پرداخته‌اند و سپس، با توسل به همین آموزه‌ها، داستان را به شیوه روان‌شناختی نقد کرده‌اند.

یوسفی (۱۳۹۱)، در تحلیل جامعه‌شناختی شخصیت در دو رمان (سال بلوا و سمفونی مردگان) عباس معروفی، با نظر به اینکه رمان فارسی واقع‌گرایانه است و با جامعه و تاریخ و محیط اجتماعی هم‌پیوند است و بازگوکننده مسائل و مشکلات و معضلات اجتماعی است، به‌جای توضیح و توصیف مشکلات، به بررسی درجه شخصیت‌ها در رمان پرداخته است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که شخصیت‌های منحصربه‌فرد و پیچیده این رمان‌ها، در پیوند با مسائل اجتماعی، حقیقی و باورپذیر شده‌اند. در این پژوهش، از روش تحلیل محتوا به‌صورت کتابخانه‌ای استفاده شده است.

آذرنیوار (۱۳۹۰)، در «نقد و تحلیلی بر رمان سمفونی مردگان عباس معروفی»، با تکیه بر جایگاه و اهمیت نقد در آثار ادبی، سمفونی مردگان عباس معروفی - به‌عنوان رمانی واجد شرایط - را نقد و بررسی کرده است. با توجه به سبک نگارش مطلوب و مدرن بودن آن، قسمت‌هایی از آن انتخاب شده که قابلیت نقد و بررسی،

1. Searle and Austin

به‌ویژه نقد روان‌کاوانه، را دارد. در این زمینه، به جنبه‌های روان‌کاوانه آن پرداخته شده و ضمیر ناخودآگاه شخصیت‌های داستانی و تحلیل رؤیایها و نمادها در این رمان نشان داده شده است. همچنین، نگاهی گذرا هم به نقدهای جامعه‌شناسانه، اسطوره‌شناختی و تحلیل عناصر داستان شده است. در این پژوهش، از منابع موجود در باب داستان و نقد داستان و کتاب‌های حوزه روان‌شناسی و سایر منابع موجود در این زمینه بهره گرفته شده است.

پژوهش‌های صورت‌گرفته در نقد رمان‌های سیال ذهن، با رویکردی متفاوت با پژوهش پیش رو، به رشته تحریر درآمده‌اند و تا جایی که نگارنده جست‌وجو کرده، پژوهش مستقلی با موضوع نقد روان‌کاوانه مفاهیم و روابط اجتماعی رمان‌های سیال ذهن ایرانی یافت نشد. از سوی دیگر، در بررسی‌های صورت‌گرفته، پژوهش جامعی از این منظر در خصوص رمان احتمالاً گم شده‌ام - که نتایج آن در اختیار مجامع دانشگاهی قرار گیرد - یافت نشد.

مبانی نظری پژوهش

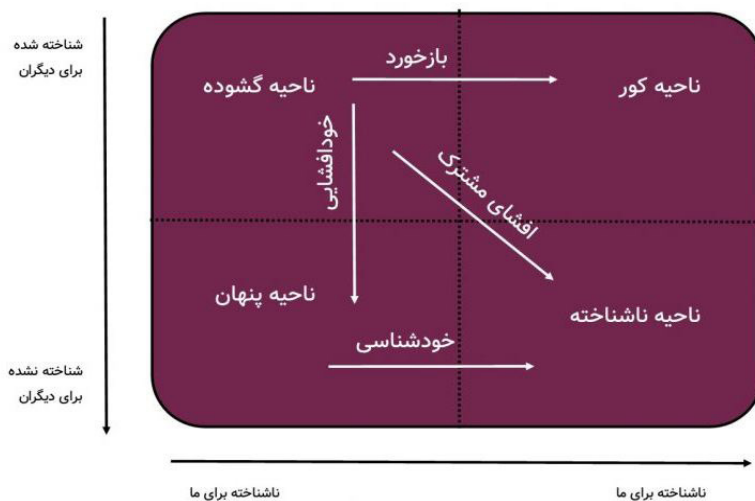
هریک از ما ابتدا با خود ارتباط برقرار می‌کنیم؛ یعنی، جریان تفهیم و تفاهم را در درون خود انجام می‌دهیم که نوعی ارتباط درونی است. ارتباط با خود دربرگیرنده مشکلات درونی یا حل تعارضات درونی فرد است. این ارتباط، علاوه بر برنامه‌ریزی برای آینده، عملکرد عاطفی و ارزیابی خود و دیگران و روابط میان خود و دیگران را مورد توجه قرار می‌دهد. ارتباط با خود - همان‌طور که از نامش پیداست - «خود» را مورد توجه و محور اصلی بحث و گفت‌وگو قرار می‌دهد. این ارتباط کاملاً باید شناخته شود، زیرا مبنایی برای ارتباطات بعدی است (فرهنگی، ۱۳۹۱: ۲۲).

گشودگی بخشی از وجود هر فرد است که، با افزایش محدوده آن، بخش‌های دیگر وجود او تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در چنین شرایطی، او بخشی از سخنان ناگفته خود را با طرف مقابل در میان می‌گذارد و بدین‌سان، بخش پنهان وجود خود را در محدوده بخش گشودگی قرار خواهد داد. این مطالب را دو دانشمند روان‌شناس غربی به نام‌های جوزف و هری^۱ در قالب تصویر پنجره نشان دادند که

1. Joseph Luft and Harry Ingham

کاربست نظریه پنجره جوهری در تحلیل روابط اجتماعی ...

به پنجره جوهری معروف شد. این پنجره معروف شخصیت فرد در روابط با دیگران است. این مدل همانند پنجره‌ای با چهار شیشه یا مربع است که دانش افراد نسبت به یکدیگر، وضعیت هر یک از بخش‌ها و همچنین شکل کلی پنجره را تعیین می‌کند (Luft & Ingham, ۱۹۹۵). بنابراین، شخصیت هر فرد از چهار ناحیه تشکیل شده است:



شکل ۱. مدل پنجره جوهری (Luft & Ingham, ۱۹۹۵)

معمولاً، «خود عمومی» کوچک‌ترین قسمت از شخصیت هر فرد را تشکیل می‌دهد و اغلب سوءتفاهم‌ها و دشواری‌ها در روابط بین‌فردی هم به همین علت رخ می‌دهند (ایمانی، آذرخش و اسماعیل‌تبار، ۱۳۸۵). بر پایه نظریه جوهری، دو فرایند وجود دارد که در رفع این دشواری بسیار اهمیت دارند؛ فرایند اول بازخورد یا حدی است که دیگران تمایل دارند با فرد رابطه داشته باشند. البته دریافت بازخوردهای لفظی یا غیرلفظی به تلاش‌های فردی وابسته است (Luft & Ingham, 1995). فرایند دیگر خودافشاگری یا آشکارسازی است که به میزان نگرش فرد به دادن اطلاعات به دیگران وابسته است. اگر مجاری ارتباطی با دیگران باز باشد و اطلاعات در آن جریان داشته باشد، بدیهی است که شناخت دیگران از فرد بیشتر خواهد شد. البته به باور کارشناسان، خودافشایی زمانی مهم و سودمند است که

به عملیات سازمان مرتبط باشد.

بر اساس دیدگاه یونگ، ناحیه گشوده، که ظاهراً شرط لازم انسانیت است، فقط نوک کوه یخی است. در زیر آگاهی، دریای ژرف ناخودآگاه جمعی وجود دارد - دریایی بسیار بزرگ و باستانی که سرشار از تصاویر و رفتارهایی است که، در طول تاریخ، بارها و بارها تکرار شده‌اند. این تاریخ تنها شامل انسان‌ها نمی‌شود، بلکه شامل خود زندگی است (رابرتسون، ۱۳۹۵: ۱۷-۱۸).

ناخودآگاه جمعی (ناحیه پنهان و ناشناخته) بخشی از روان است که از حیطة شخص جداست؛ خصوصیاتش کاملاً کلی و عمومی است؛ و محتوای آن را در همه افراد می‌توان یافت. ممکن است در همه زندگی‌مان فکر کنیم که بنابر اراده خود عمل می‌کنیم؛ اما، در واقع، بدون اینکه خود بدانیم، «چهره روی صحنه» و سیاهی لشکر هستیم؛ زیرا، اموری وجود دارد که ما از آن‌ها بی‌خبریم، اما حیات ما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. هرچه این امور ناآگاهانه‌تر باشند، تأثیرشان بیشتر است (یونگ ب، ۱۳۹۵: ۲۷، ۸۸).

ناخودآگاه جمعی، به صورت فردی، توسعه پیدا نمی‌کند، بلکه به ارث می‌رسد. این ناخودآگاه از قالب‌های از پیش موجود، یعنی کهن‌الگویی، تشکیل شده که بعداً خودآگاه شده‌اند و به محتویات روانی خاص شکلی تعریف شده می‌دهند. یونگ بر این نکته تأکید دارد که ناخودآگاه جمعی موضوعی فلسفی یا فکری نیست، بلکه موضوعی تجربی است (یونگ ب، ۱۳۹۶: ۵۷).

ناحیه کور تقریباً با سایه یونگ همخوانی دارد. یونگ می‌گوید: «سایه پنهان و سرکوفته است، زیرا داخلی‌ترین و گناهکارترین بخش شخصیت است و ریشه‌اش حتی به قلمرو حیات اجداد حیوانی ما می‌رسد و از این رو، شامل همه جنبه‌های تاریخی خودآگاه است. سایه سرچشمه همه گناهان و تقصیرهاست. انسان ناخودآگاه همان سایه‌اش است.» (شمیسا، ۱۳۹۴: ۸۴) سایه تنها زمانی دشمن می‌شود که یا نادیده گرفته شود یا به درستی درک نشود.

یونگ اظهار می‌کرد که همه ما شخصیت مستقلی داریم که بنیان زندگی درونی ماست و به دنیای بیرونی فراقکنی می‌شود. این شخصیت همان چیزی

است که انسان‌ها در طول تاریخ آن را روح نامیده‌اند. یونگ همچنان که آنیما و آنیموس را نماد کهن‌الگویی رابطه می‌دانست، آن را کارکردی نیز می‌دانست که از طریق آن با ناخودآگاه جمعی ارتباط داریم. این ارتباط همانند ارتباطی است که ما از طریق نقاب با دنیای بیرون داریم (رابرتسون، ۱۳۹۵: ۱۳۹-۱۴۵).

بر این اساس، با کاربست نظریه جوهری و عطف به رویکرد روان‌کاوانه تحلیلی یونگ در خوانش رمان احتمالاً گم شده‌ام، به دنبال چگونگی نقش کهن‌الگوهای یونگ همچون: سایه، آنیما، آنیموس، نقاب و نمادها در شکل‌گیری روابط با خود - به‌عنوان مبنای اصلی روابط با دیگران - هستیم.

روش پژوهش

روش پژوهش در این مقاله، برحسب ماهیت داده‌ها، از نوع کیفی و، بر اساس آموزه‌های یونگ، بر روش نقد روان‌کاوانه مبتنی است؛ روشی که بر خوانش تحلیلی عنوان رمان، تصویر جلد رمان، صفحه آغازین و معلوم‌کردن ارتباط آن با بقیه قسمت‌های رمان مبتنی است و با تمرکز بر ساختار رمان صورت می‌گیرد. راه‌بردن به معنای عمیق رمان یعنی دقت در چندوچون یا جزئیاتی که به شیوه‌های غیرمستقیم معنایی را در جای‌جای متن به وجود می‌آورند (پاینده ب، ۱۳۹۴: ۸). در این مقاله، ابتدا عنوان رمان با توجه به کهن‌الگوهای یونگ به نشانه‌هایی وصل می‌شود که در جلد کتاب و نخستین صحنه رمان سرخی از دلالت‌های ثانویه به دست می‌دهند. پس، نخستین گام در این مقاله تحلیل مشروح صحنه آغازین است. در گام دوم، با شروع رویدادها و بسط پیرنگ، درون‌مایه‌های رمان از منظر پنجره جوهری و کهن‌الگوهای یونگ کشف می‌شوند. واحد تحلیل برای شناخت روابط اجتماعی و مسئله پژوهش بر جملات رمان استوار است و تا پاراگراف ادامه می‌یابد. با نظر به اینکه رمان بازنمایی جامعه است، جامعه آماری این مقاله رمان‌های سیال ذهن ایرانی دهه نود، با در نظر گرفتن نظریه مرگ مؤلف، است. روش نمونه‌گیری این پژوهش نمونه‌گیری هدفمند است و شامل رمان سیال ذهن ایرانی احتمالاً گم شده‌ام است که منطبق بر نظریه پنجره جوهری و نقد روان‌کاوانه یونگ در ارتباط با روابط اجتماعی است.

یافته‌های پژوهش

دربارهٔ رمان

احتمالاً گم شده‌ام رمانی از سارا سالار، داستان‌نویس معاصر ایرانی، است که در هشت فصل به رشتهٔ تحریر درآمده است و در آن، راوی جهانی را بر محور احتمالات می‌سازد و مخاطب را با این سؤال مواجه می‌کند که آیا سرنوشت انسان همان چیزی است که آن را تقدیر می‌نامند؛ آیا واقعیتی خارج از تقدیر و سرنوشت وجود دارد؟ گم‌شدگی انسان معاصر ریشه در زمان حال دارد یا گذشتهٔ او؟

رمان احتمالاً گم‌شده‌ام از زبان زنی است که، در میانهٔ روز، بین خاطرات گذشته و حوادث زمان حال در رفت‌وآمد است؛ او به خاطرات خود با گندم، دوست دوران دبیرستانش، فکر می‌کند. اما چرا گندم تا به این حد ذهن راوی را آشفته کرده است؟ آیا گندم همان سایهٔ راوی است که به دنبال خود گم‌شده‌اش می‌گردد؟

داستان روایتگر زنی است که روح ماجراجو و پرشیطنتی دارد، اما هنجارهای جامعه و خانواده و نقش‌هایی که در اجتماع پذیرفته او را محدود کرده‌اند.

راوی دختری مذهبی و مقید به چارچوب‌های اخلاقی و دینی است، اما گندم، به‌عنوان دختری آزاد، طبق تمایلاتش رفتار می‌کند و این موضوع در طول داستان مخاطب را به نقطه‌ای می‌رساند که احتمال می‌دهد گندم و راوی یکی شده یا یکی باشند. راوی به دنبال آن است که، در خلال خاطراتش و پرداختن به شخصیت گندم، خود گم‌شده‌اش را پیدا کند.

راوی، به‌علت نوعی خلأ که آن را در گذشتهٔ خود احساس می‌کند و عدم توانایی‌اش در پرکردن آن، احتمالاً خود را گم‌شده در گذشته می‌داند؛ گم‌شدگی از نظر یونگ به این معناست که شما تلاش می‌کنید فردی را پیدا کنید که پشتیبان و یارتان باشد. درواقع، به دنبال کسی هستید که به او تکیه کنید و تکیه‌گاهی محکم برای شما باشد. تکیه‌گاه رمان نه در فردی خارج از ذهن راوی (روانشناس) و در زمان حال، بلکه در گذشتهٔ راوی حقیقی و حاضر است. راوی، با کنکاش در گذشتهٔ خود، به دنبال ریشه‌های گم‌شدگی‌اش در زمان حال می‌گردد. احتمالاً گم شده‌ام بر فعلیت آنچه در زمان حال اتفاق افتاده است دلالت دارد؛ گم‌شدنی که با

بازخوانی خاطرات و خطرهای راوی در گذشته به کشف خود، به‌عنوان سرچشمه خودآگاهی، منجر می‌شود؛ به بیان دیگر، در خلال رفت‌و‌برگشت‌های راوی در زمان حال و گذشته، او متوجه می‌شود که تکیه‌گاهش نه در آنیموس و پرسونا، بلکه در شناخت سایه خود است؛ شناختی که نه با پس‌زدن سایه به زیرزمین ناخودآگاه، بلکه با کشاندن سایه به زمان حال و به‌تبادل‌رساندن زندگی راوی، او را به آرامش می‌رساند.

جلد رمان

جلد کتاب چهره زنی نشسته بر روی تاس را به تصویر کشیده است که با عینک آفتابی به آسمان خیره شده است. راوی داستان، نشسته بر تاس تقدیر و با توسل به سایه تقدیر، به تغییر خود چنگ می‌زند. سایه گذشته را باید به زمان حال بیاورد، اما نه تمام و کمال، بلکه آن بخشی از گذشته را که راوی به آن چنگ زده است. تاس تقدیر راوی زن بر اعداد شش ترسیم شده است، اما در سایه آن، نه تمام سه بُعد، بلکه دو بُعد آن به تصویر درآمده است. در واقع، راوی داستان باید با دقت و سواس‌آلود خود گم‌شده‌اش را در آسمان گذشته به زمان حال بیاورد؛ این‌گونه است که بر تقدیر فائق خواهد آمد، دچار تغییر خواهد شد، از گم‌شدگی نجات پیدا خواهد کرد و با گذشته خود دوباره آشتی خواهد کرد: «انگار سال‌ها پیش گم شده‌ام، گم شده‌ام توی آن آسمان سیاه پرستاره زاهدان.» (ص ۹۵) در جایی از کتاب، اشاره می‌کند که این تقدیر من است. در واقع، تقدیر این زن تغییرش است: «توی دلم می‌گویم تغییر می‌دهم، حتی اگر این تغییر هم تقدیر باشد.» (ص ۱۲۸)



شکل ۲. جلد رمان

جمله ابتدایی رمان

«صدای زنگ تلفن، ترتیب مغزم را می‌دهد.»

صدای زنگ تلفن نمادی از اکنون و زمان حال است که به مغز راوی (نماد گذشته و خاطرات) هجوم آورده، بر آن رژه می‌رود. به بیان دیگر، زمان حال است که عامل گم‌شدگی راوی داستان است و هر آنچه در زمان حال جاری و ساری است به آشفتگی، دلهره و اضطراب منجر می‌شود. گم‌شدن راوی داستان در گذشته نشانه عدم سازگاری و تنهایی اوست. راوی، برای کسب آرامش و رسیدن به خود، باید از زمان حال کنده شود؛ نوعی از جاکندگی، احتمالاً به سمت گذشته.

کهن‌الگوی اعداد

یکی از انواع کهن‌الگوهای مورد نظر یونگ اعداد مختلف هستند. کنار گذاشتن اعداد از زندگی روزمره ممکن نیست. اپلی^۱ در کتاب رؤیا و تعبیر رؤیا^۲ عدد را شگفت‌انگیزترین اختراع بشر می‌شمارد (اپلی، ۱۳۷۱: ۲۷۵). عدد نیز مانند فضا و مکان، که دو اصل اسطوره‌ها هستند، مفهومی کاملاً اسطوره‌ای است. کاسیرر^۳ معتقد است مفهوم عدد «زیربنای همه هیئت‌ها و تصویرهای اسطوره‌ای می‌شود که در مرحله پیشرفته‌تری شکل می‌گیرد. زمانی دراز، پیش از آنکه عدد واحد محض برای اندازه‌گیری شود، به منزله عدد مقدس پرستیده می‌شد؛ حتی در اوایل پیدایش ریاضیات علمی، هنوز هم رایحه این پرستش به مشام می‌رسید» (کاسیرر، ۱۳۸۷: ۱۲۱). وی تقدس اعداد را نتیجه این امر می‌شمارد که عدد همچون پیوند جادویی عمل می‌کند و، قبل از ارتباط دادن امر، آن‌ها را درون روح همساز و همسان می‌کند. پلی یک تا دوازده را بیانگر صورت خاصی از شخصیت می‌شمارد. گرین^۴ نیز، در توضیح تصاویر کهن‌الگویی، تنها به اعداد سه و چهار و هفت اشاره می‌کند که اهمیت فوق‌العاده این اعداد را نشان می‌دهد (گرین، ۱۳۷۶: ۱۶۳). طی مطالعه «عدد» در رؤیای بیماران، یونگ به این اعتقاد پیدا کرد که

1. Epoly
2. Dream & dream Interpretation
3. Cassirer
4. Green

اعداد طبیعی نمادهایی هستند به همان سیاق که آدمها و رویدادها در رؤیای ما نمادهایی از تجسم ویژگی‌های شخصیت جمعی و موقعیت‌های رفتاری هستند. به نظر می‌رسد که اعداد صحیح مرتبط با مراحل پیش‌رونده درون دوران هستند. به‌اجمال، عدد ۱ مرتبط است با مرحله پیش از تفکیک یا انشقاق؛ ۲ مرتبط است با قطب‌بندی یا تضاد؛ ۳ مرتبط است با حرکت به‌سوی راه‌حل، به سیاقی که در تثلیث مسیحی بیان شده؛ ۴ مرتبط است با پایداری، تمامیت (رابرتسون، ۱۳۹۸: ۳۳۱-۳۳۲).

در مان، به موارد متعددی از اعداد برمی‌خوریم، از این قبیل:

راوی داستان در سی‌وپنج‌سالگی به سر می‌برد: «نکند دارم آرزایم می‌گیرم. یعنی آدم می‌تواند نوبت سی‌وپنج‌سالگی آرزایم بگیرد؟» (ص ۸) در روان‌شناسی، سنین خاصی را برای خودشناسی و پاسخ به ضمیر ناخودآگاه تعیین نکرده‌اند؛ اما، خودشناسی نظام «یونگ» در سی‌وپنج تا چهل‌سالگی نمود آشکاری دارد. این پروسه زمانی به دوره انتقال معروف است. بارزترین و مهم‌ترین ویژگی دوران انتقال آگاهی به حضور و وجود نیروهای «ناخودآگاه جمعی» و پذیرش و شناخت آن در کنار نیروهای «خودآگاه» روان است؛ مادام که این دو جنبه از روان از هم تشخیص داده نشوند و در شناسایی و شناخت آن دو اقدامی صورت نپذیرد، هیچ پیشرفتی در فرایند خودشناسی صورت نخواهد گرفت. راوی داستان در سی‌وپنج‌سالگی به نیروهای «ناخودآگاه جمعی» رجوع می‌کند و از این انتقال و رفت‌وبرگشت بین خودآگاه و ناخودآگاه جمعی است که دست به تغییر می‌زند و به تعادل می‌رسد. به سراغ گم‌شده‌اش می‌رود و او را از ضمیر ناخودآگاه خود بیرون می‌کشد و به خودآگاه می‌رساند. به زاهدان و آسمان پرستاره آن رجوع می‌کند و با شجاعتی مثال‌زدنی بر ترس خود از مواجهه با تمسخر سایه‌اش (گندم) غلبه می‌کند و او را از چنگ آنیموس سایه کودکی (پدرش) و دوران دانشجویی‌اش (فرید رهدار) درمی‌آورد و در اثر پذیرش این تغییر است که می‌خواهد تقدیر دوباره‌ای را رقم زند و، با قبول سایه‌اش، خود را در معرض آنیموس جدیدی قرار می‌دهد؛ این‌گونه است که به تعادل و خودآگاهی می‌رسد نه با فرار از ناخودآگاه جمعی.

دفتر محل کار فرید رهدار در طبقه پنجم است. پنج شماره انگشتان دست‌وپای

آدمی است؛ تعداد حواس را بیان می‌کند؛ «در ضمن، پنج عدد مرکز، هماهنگی و توازن است» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۷: ۲۴). راوی داستان، با بازگشت دوباره به دفتر فرید رهدار (آنیموس گندم)، بالاخره بعد از هشت سال با پذیرش سایه‌اش او را از دست فرید رهدار بیرون می‌کشد و به هماهنگی، توازن و تعادل در زندگی‌اش می‌رسد؛ تعادلی که در پذیرش گندم است نه در پس‌زدن آن. او شادمانه از پله‌های ساختمان پایین می‌آید و از فرید رهدار جز سایه‌ای باقی نمی‌ماند: «همان‌طور گوشی‌به‌دست، لب‌خند می‌زنم، شاید از آنجا لب‌خندم را می‌بیند و شاید نمی‌بیند... از روی کاپوت می‌پریم پایین... سوار می‌شوم... قبل از اینکه راه بیفتم، به پنجره طبقه پنج نگاه می‌کنم... فرید رهدار هنوز مثل سایه... گاز می‌دهم و می‌روم.» (ص ۱۴۲)

کهن‌الگوی سایه

سایه (ناحیه کور) قسمت پست شخصیت است. «سایه، آن شخصیت پنهان، سرکوب‌شده و اکثراً پست و گناهکاری است که شاخه‌های نهایی‌اش به قلمرو اجداد حیوانی ما بازمی‌گردد و تمامی وجه تاریخی ضمیر ناخودآگاه را در بر می‌گیرد.» (یونگ ب، ۱۳۸۶: ۱۴۰۵) سایه تمام خودفریبی‌هایی است که فرد، به جای آنکه آن‌ها را در خود شناسایی کند و در صدد رفع آن‌ها برآید، به دیگران نسبت می‌دهد و، به عبارتی، فرافکنی می‌کند. اشخاصی که نقاب‌های متعدد بر چهره می‌زنند بسیار بیشتر از افراد دیگر از وسوسه‌های سایه خود می‌ترسند. راوی در این داستان از عادات سایه خود می‌هراسد. راوی، بعد از ازدواج، به توصیه آنیموس خود (کیوان)، باید دیگر از گندم (سایه‌اش) دور می‌شد و او را به همان ناخودآگاه خود رجعت می‌داد. اما راوی، در سی‌وپنج‌سالگی‌اش و بعد از وقفه هشت‌ساله برای ایجاد تعادل در زندگی، دوباره به سراغ سایه‌اش رفته است:

«نمی‌دانم این جمله خودم است یا جمله گندم... دلم نمی‌خواهد بعد از هشت سال، جمله‌های گندم را تکرار کنم. مگر همین من نبودم که صاف تو روش ایستادم و گفتم دیگر نمی‌خواهم تا آخر عمرم ببینمش.» (ص ۲۱)

راوی، برای غلبه بر ترس و مواجهه با افراد جامعه و برقراری ارتباط، به

شیطنت‌های سایه‌اش نیاز دارد و هرگاه به ارتباط و برداشتن نقاب کهنه و ایجاد پرسونای جدید نیاز دارد، از گندم مدد می‌گیرد: «یعنی واقعاً هنوز هم نمی‌توانم به آدم‌های دور و برم راحت نگاه کنم؟... شاید بتوانم... مثلاً شاید بتوانم به این آقای تقریباً پنجاه‌ساله خوش‌تیپی که با قدم‌های بلند و مطمئن از آن بالا می‌آید، هر چقدر دلم می‌خواهد، نگاه کنم، بدون اینکه نگران باشم درباره‌ام چی فکر می‌کند... عینکم را برمی‌دارم و نگاهش می‌کنم... به هم نزدیک می‌شویم... نگاهش می‌کنم... نزدیک‌تر... سرم را می‌اندازم پایین و دیگر نگاهش نمی‌کنم... پاهاش را می‌بینم که از کنارم رد می‌شوند... عینکم را می‌زنم و به خودم می‌گویم یکی به نفع گندم.» (ص ۲۹)

سایه‌ی راوی فردی غیرمذهبی است که خوش‌رقص است، ارتباطش با پسران زیاد است و آن‌ها را دست می‌اندازد. می‌خواهد چادرِ مذهب را از سر راوی بردارد، اما با مقاومت راوی روبه‌رو می‌شود.

«نزدیک است توی سراسیمگی زمین بخورم، دستم را به کوه می‌گیرم، چقدر تیز است... یک‌دفعه نمی‌دانم همان آقای خوش‌تیپ از کجا کنارم سبز می‌شود. خنده‌اش گرفته، خنده‌اش نه‌تنها آزاردهنده نیست، که آدم را لحظه‌ای سرخوش می‌کند. من هم می‌خندم.

می‌گوید طوری‌تان که نشد؟

سرم را به علامت منفی تکان می‌دهم.

می‌گوید می‌شود یک چایی دعوتتان کنم؟

فکر می‌کنم چراکه نه، شاید بهترین چایی‌ها چایی‌هایی باشند که آدم می‌تواند با یک مرد غریبه بخورد... به خودم می‌گویم حالا تکلیف این چیست، دو یک به نفع گندم یا دو یک به نفع من؟ یک لحظه از فکر دو یک به نفع من می‌ترسم، بدجوری هم می‌ترسم، هیچ‌وقت توی زندگی‌ام دو یک به نفع من نبوده، همیشه به نفع گندم بوده، چه احمقی هستم من! به نفع من بودن، درواقع، به نفع گندم بودن است.» (ص ۳۹)

ترس و وحشت موروثی راوی از سایه‌اش در روح و روان او ریشه دارد، او هیچ‌گاه

کاربست نظریه پنجره جوهری در تحلیل روابط اجتماعی ...

این صفات را در خود نمی‌پذیرد و همیشه در صدد انکار آنهاست. با لحن تحقیرآمیز و با القاب درمورد گندم حرف می‌زند.

«حتماً برای همین است که فکر گندم برگشته توی سرم، آمده تا خواهر و مادرم را یکی کند که بگوید دیدی هر چه می‌گفتم راست بود، که بگوید دیدی گفتم تو توی این زندگی دوام نمی‌آوری، که بگوید... توی دلم هرچه بدوبیراه بلد هستم به گندم و جدوآبادش می‌گویم... فکر می‌کنم کاش می‌شد گذشته را یک نفس عمیق قورت داد و برای همیشه خوردش...» (ص ۱۹)

راوی از آنیموس سایه‌اش متنفر است.

«به گندم گفتم این پسره فرید از آن کثافت‌هاست. گندم گفت: نویسنده اگر کثافت نباشد، از توش چیزی در نمی‌آید.» (ص ۲۶)

سایه‌های دیگر در داستان در مغز بخارگرفته راوی سیلان می‌زنند و رژه می‌روند. کیوان، به‌سان پدر گندم، همیشه هست و هیچ‌گاه نیست. او از دور مواظب راوی است و مدام جویای احوالش می‌شود. منصور، دوست صمیمی کیوان، همیشه هست. او هم مأمور به مراقبت از راوی است. منصور سایه کیوان است که، در غیاب کیوان، خواهان سایه راوی (گندم) است. فرید رهدار، به‌عنوان آنیموس گندم، نیز در ناخودآگاه راوی جا خوش کرده است.

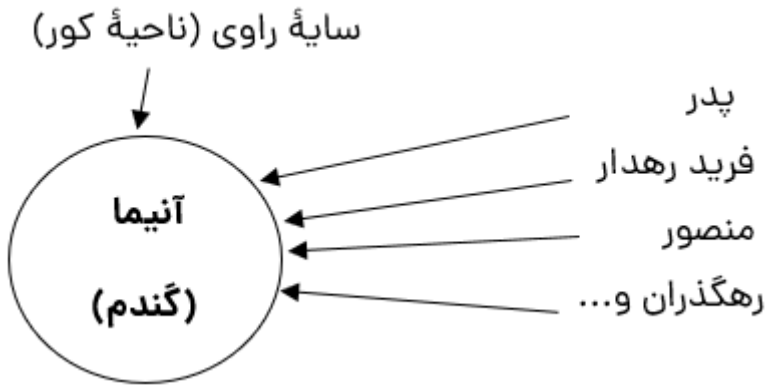
کهن‌الگوی آنیما و آنیموس

آنیما یا مادینه‌جان مظهر طبیعت زنانه در روح مردان است که اغلب در رؤیایها، خلسات و آفرینش‌های هنری تجلی می‌کند. آنیموس عصاره همه تجارب از مرد در میراث روانی زن است. از دیدگاه یونگ، «تجسم عنصر نرینه در ناخودآگاه زن، همانند عنصر مادینه، جنبه‌های مثبت و منفی دارد؛ هنگامی که زنی، به‌گونه‌ای علنی و با پافشاری، دست به ترویج اعتقادات مردانه می‌زند یا می‌کوشد با برخوردهای خشونت‌بار اعتقادات خود را بیان کند، به‌آسانی، روان مردانه نهفته خود را برملا می‌سازد» (فون فرانکس، ۱۳۸۴: ۲۸۵).

راوی، با نقبی به گذشته، از زاهدان تا تهران، ما را به دنیای مردانی می‌برد

1. Von Franz

که در زندگی به تعادل نرسیده‌اند و هریک از این مردان ناموفق آنیمای خود را در سایه‌ی راوی جست‌وجو می‌کنند. پدر راوی عاشق سایه‌ی راوی (گندم) است. فرید رهدار با گندم در ارتباط است و سرویس‌ری دارند. «فرید رهدار عاشق گندم بود و از من بیزار.» (ص ۶۹) منصور، دوست صمیمی و شریک کیوان (شوهر راوی)، عاشق گندم است. راننده‌ی نیسان در لحظه دل‌بسته‌ی گندم می‌شود. گویی تمامی مردان داستان در زندگی خود دچار خلأ بزرگی شده‌اند و این خلأ را با گندم (سایه‌ی راوی) پر می‌کنند.



شکل ۳. روابط اجتماعی (ناحیه‌ی کور) بر محور آنیما

آنیموس زنان داستان نیز دچار نوعی عدم تعادل شده است؛ از مادر راوی تا زنان کلفت داستان (هلیما و بتول) تا خانم نعمتی و... هیچ‌کدام از وجود آنیموس خبر نمی‌دهند و دل‌باخته‌ی معصومیت و بی‌ارادگی هستند و در بهترین حالت با حیواناتی همچون سگ، گربه، مارمولک و... همدم هستند. اما آنیموس راوی مرد پنهان و اثیری روان، بسیار قدرتمند و مؤثر است و می‌تواند شخصیت او را به‌کلی تغییر دهد و شخصیتی جدید بسازد. مرد درون راوی توانسته بر کنش‌ها، افکار و شخصیت او تأثیر بگذارد و از او زنی بسازد که با قدرت مردانه‌اش توانایی انجام بسیاری از امور مردانه را دارد. او این قدرت اثیری و مردانه را از پدرش به ارث برده است؛ پدری که با صلابت، به تمام معنا، همیشه هست و نیست. «به دکتر گفتم وقتی بچه بودم فکر می‌کردم عاشق پدرم هستم، اما الان می‌دانم که ازش متنفرم.» (ص ۳۳)

اولین مواجهه راوی با آنیموس خود در شمایل پدرش (پدر سایه‌اش) شکل می‌گیرد: «داشتم از آن آشپزخانه فلان فلان شده بیرون می‌آمدم که بکهو مردی را دیدم چهارشانه، با بلوز و شلوار گشادی که از سفیدی چشم آدم را می‌زد و موهای پرپشت سیاهی که حتی یک تار سفید لابه‌لاشان نبود و پوستی که رنگ پوست گندم بود و من احساس کردم که با صورت زمین خورده‌ام، که صورتم پر از خون قرمز داغ است، من احساس کردم که دارم غرق می‌شوم، که توی چشم‌هام و گوش‌هام و دماغم و دهانم پر از آب است و من احساس کردم که زانو هام دارند می‌شکنند، که می‌خواهند خم بشوند و جلو این پادشاه زانو بزنند.

گندم گفت: بابا خوب نگاهش کن، خیلی شبیه هم هستیم.

پدر گندم بهم لبخند زد و من احساس کردم گناهکارترین موجود کره زمینم، بدترین دختر توی دنیا...» (ص ۳۱)

تضاد آنیموس در شخصیت راوی و گندم در کنار آنیمای مردان داستان باعث شده این ارتباط از چهارده سالگی تا سی و پنج سالگی همچنان ادامه داشته باشد. مرد هوس‌باز، خوش‌تیپ و پولدار درون گندم باید هم‌زمان در درون راوی وجود داشته باشد تا به تعادل برسد: «یک آن از فکر اینکه گندم تنها بدون من برود، چند تا سوزن و نخ از توی قلبم رد شد. لعنتی می‌دانست من نمی‌توانم تصمیم بگیرم، می‌دانست هر تصمیمی بگیرم بعدش پشیمان می‌شوم و دلخورم... مثل آن بار، همان باری که دو تا قلب آبی و سبز را با آن زنجیرهای طلایی گذاشت جلوم و گفت این‌ها را مادر بزرگش برای اینکه کنکور قبول شده بودیم... گردن بند طلا... باورم نمی‌شد... تا حالا توی عمرم... و حالا مادر بزرگ گندم برای من هم... باورم نمی‌شد...»

گندم گفت: هر کدام را می‌خواهی بردار.

به گردن بندها نگاه کردم؛ آبی یا سبزه؟ آبی را برداشتم و همان وقت پشیمان شدم، فکر کردم کاش سبزه را برداشته بودم، سبزه که قشنگ‌تر از آبی است...

گندم گفت: اگر دلخوری می‌توانی عوض کنی.

آبی را گذاشتم و سبزه را برداشتم و دوباره همان وقت پشیمان شدم، فکر کردم

کاربست نظریه پنجره جوهری در تحلیل روابط اجتماعی ...

اصلاً همان آبیّه قشنگ‌تر از این سبزه بود.

گندم گفت: اگر دلخوری باز هم می‌توانی عوضش کنی.

حالا دیگر داشتم خفه می‌شدم، حالا دیگر داشتم دیوانه می‌شدم، حالا دیگر هیچ‌کدامشان را نمی‌خواستم، چرا بدون دلخوری به همان انتخاب اولم تن نداده بودم؟ مگر اصلاً چه فرقی داشت؟ همیشه دلخور، همیشه دلخور.

گفتم: من گردنبند نمی‌خواهم.

همان موقع هم می‌دانستم دیگر چیزی را نمی‌توانم جبران کنم، می‌دانستم نشان داده‌ام که حتی عرضه انتخاب بین دو تا قلب طلا را ندارم، می‌دانستم... گندم گفت: یعنی واقعاً عرضه اینکه بین دو تا گردنبند یکی را انتخاب کنی نداری؟

فکر کردم چقدر این گندم بعضی وقت‌ها بی‌رحم است، بی‌رحم...

گندم گفت: وقتی نمی‌توانی انتخاب کنی، دو تاش را داشته باش، بیا، دو تاش مال تو.

گفتم: نمی‌خواهم، من گردنبند نمی‌خواهم.

گفت: از بس خری، وقتی بهت می‌گویند دو تاش مال تو، فوراً دو تاش را بردار.

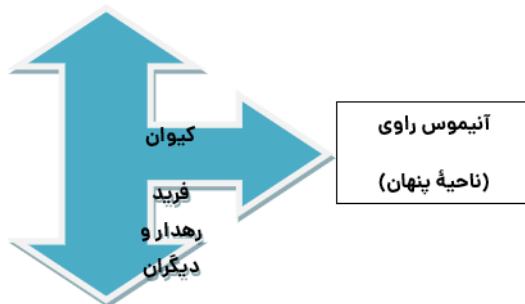
گندم دستش را حلقه کرد دور بازوم، سرش را آرام به سرم نزدیک کرد و گفت: می‌توانیم با هم از آنها استفاده کنیم.

فکر کردم از اینکه چیزی را اشتراکی با گندم استفاده کنم بیزارم. «(ص ۷۷-۸۰)

راوی داستان بین سه‌گانه‌ها در اضطراب است و نمی‌تواند انتخاب کند. گندم از او می‌خواهد هم این و هم آن را بردارد؛ این متعلق به سایه و آن متعلق به خود. از پذیرش این و آن است که زندگی راوی به تعادل می‌رسد. زندگی راوی با راست و دروغ، ترس و شجاعت، سایه و پرسونا، آنیما و آئیموس جمع شده است و تنها از پذیرش جمع اضداد است که به تعادل می‌رسد. می‌تواند هم‌زمان با منصور لاس بزند، اما در تعادل و هم‌زمان با کیوان باشد. تعادل زمانی به هم

کاربست نظریه پنجره جوهری در تحلیل روابط اجتماعی ...

می‌ریزد که مجبور به انتخاب شود و سردرگمی پیش می‌آید. اگر فقط فرید رهدار باشد، راوی پس‌زده می‌شود و اگر فقط کیوان باشد، گندم پس‌زده می‌شود. پذیرش گندم راوی را از گم‌شدگی نجات می‌دهد و به تعادل می‌رساند؛ تعادلی که در چال گونه‌های گندم نهفته است: هم این، هم آن.



شکل ۴. روابط اجتماعی (ناحیه پنهان) بر محور آنیموس

بحث و نتیجه‌گیری

رمان سپّال ذهن احتمالاً گم شده‌ام آشکارا از عناصر پنجره جوهری و نمادهای کهن‌الگویی در روابط اجتماعی بهره برده است و اساساً روند این داستان با نمادهای کهن‌الگو پیش می‌رود. مؤلفه‌های کهن‌الگو با اتفاقات طبیعی و روزمره زندگی هر انسانی تلفیق می‌شوند؛ اتفاقاتی که ممکن است در زندگی و روابط اجتماعی هر کسی رخ دهد و بی‌توجه به این نمادها و نشانه‌ها از کنار آن به‌سادگی بگذرد. نگارندگان پس از خوانش‌های مکرر داستان، رگه‌هایی از پنجره جوهری و روان‌کاوی یونگ را در داستان مشاهده کرد. در این رمان، مادربودن راوی همچون نقاب و صورتکی بر چهره اوست. خاطرات فرید رهدار و گندم او را به گذشته، به‌مثابه ناخودآگاه، پرتاب می‌کند. راوی باید، برای مواجه‌شدن با سایه و آنیموس خود، نقاب از صورت بردارد و برای یک روز، زندگی حال را تعلیق و گذشته‌اش را استیضاح کند و با منطقه ناشناخته شخصیت خویش مواجه شود، از آن جرعه‌ای بنوشد تا به تعادل در زندگی برسد و از گم‌شدن و جاماندن در گذشته نجات یابد. منطقه پنهان تمام تجارب و اطلاعاتی را در بر می‌گیرد که راوی درمورد خود می‌داند. در طول رمان، راوی دست به خودافشایی می‌زند و ابعاد شخصیتی وی هویدا می‌شود. در طی فرایند خودافشایی، بخش پنهان کوچک‌تر می‌شود و اطلاعات از این بخش

وارد بخش آشکار می‌شود.

راوی داستان روز یکشنبه ماه مهر را بعد از اتفاق شب گذشته با سیلان ذهن آغاز می‌کند. او قصد دارد به گذشته‌اش چنگ بزند و گم‌شده‌اش را بیابد:

«پاهام را دراز می‌کنم روی زمین و سرم را تکیه می‌دهم به کاشی‌های سرد دیوار... فکر کنم خواب بودم... شاید هم بیدار... دیدم دوباره توی آن حیات مربعی‌شکلی هستم که چهار تا باغچه دارد...

گندم بلوزش را می‌زند بالا...

می‌گویند من با یک روح عشق‌بازی می‌کنم.

دروغ می‌گویند، گندم خیال‌باف است...

زبانش را درمی‌آورد و می‌گوید: من خیال‌بافم یا تو؟

دیدم دوباره توی آن حیات مربع‌شکلی هستم که وسطش یک حوض بزرگ آبی است...» (ص ۸)

درواقع، می‌توان حیاطی که در ناخودآگاه جمعی راوی شکل گرفته را به آنیموس و سایه‌های او ربط داد. باغچه‌های این حیات مربعی‌شکل، درواقع، پدر گندم، کیوان، منصور و فرید رهدار هستند. پدر گندم همان آنیموسی است که در کودکی از راوی مراقبت می‌کند و با مرگ پدر، راوی با سایه خود (گندم) مواجه می‌شود. از دست دادن آنیموس دوران کودکی راوی را به سمت سایه می‌کشاند.

بخش کور، همان‌طور که قبلاً هم به آن اشاره کردیم، شامل اطلاعاتی است که راوی از آن‌ها آگاهی ندارد؛ اما، دیگران به آن علم دارند. این بخش را تقریباً می‌توان معادل سایه در نظریه یونگ در نظر گرفت. همان‌طور که او نیز می‌گوید، اگر ما بتوانیم به اطلاعات این بخش از شخصیت خود آگاه شویم، می‌توانیم به پذیرش و خودشناسی زیاد دست یابیم که به‌شدت ما را در پیشرفت و پیش‌برد اهدافمان یاری می‌کند. یکی از راه‌های آگاهی پیدا کردن نسبت به اطلاعات این بخش از شخصیت بازخوردگرفتن از دیگران است که اطلاعات را از بخش کور وارد بخش آشکار می‌کند. راوی، در خلال ارتباط با کیوان، پدر، اطرافیان و معشوقه‌اش،

کاربست نظریه پنجره جوهری در تحلیل روابط اجتماعی ...

پی به شخصیت گندم (سایه‌اش) می‌برد.

به‌طورکلی، در نظریه پنجره جوهری، اعتقاد بر آن است که هرچه بخش آشکار شخصیت فرد وسیع‌تر باشد، او انسان خودشکوفاتری است که، در مقایسه با دیگران، زندگی بهتری را تجربه می‌کند. سایه راوی او را عرصه زندگی سنتی روزمره می‌کند، رهسپار تهران می‌کند و آنجا با فردی زن‌باره به نام فرید رهدار آشنا می‌کند. راوی تحت سیطره سایه خود قرار می‌گیرد و مدام با چالش مواجه می‌شود، با آمدن کیوان از سایه و آنیموس سایه‌اش فرار می‌کند و بازهم کیوان در قالب پدری برای راوی شکل می‌گیرد. آنیموس راوی کیوان می‌شود که خصوصیاتی همچون پدرش دارد، از او حمایت مالی می‌کند و او را از سایه‌اش بر حذر می‌دارد. اما سایه کیوان راوی را آزار می‌دهد؛ او نیز دل‌بسته خصوصیات سایه راوی می‌شود و، در غیاب کیوان، قصد خیانت به او را دارد. خصوصیات زشت و پلید سایه‌ها در داستان برملا می‌شوند و راوی از دریچه این شناخت است که می‌خواهد آشتی دوباره بین سایه و آنیموس خود برقرار کند و این‌گونه از گم‌شدگی در گذشته‌هایابی یابد و به تعادل در زندگی حال برسد.

راوی، با شناخت ناخودآگاه جمعی خود (ناحیه ناشناخته) و ورود به دنیای تاریک و پنهان وجودی خویش و آشتی با آنچه از خویش نمی‌دانسته است - اعم از سایه، آنیموس، آنیما - با نقاب خویش آشتی می‌کند و با آگاهی به آن‌ها، ناخودآگاه را به سطح خودآگاه می‌رساند و در پی این خودآگاهی، با خودگشودگی و افشا، منطقه گشوده شخصیت خود را گسترش می‌دهد و در برقراری ارتباط با خود و دیگران به تعادل می‌رسد.

کاربست تلفیق نظریه پنجره جوهری در کنار نظریات یونگ، علاوه بر کاربردی که در خودشناسی دارد، به تولیدکنندگان رسانه و صاحب‌نظران نیز کمک می‌کند. با این فرایند، رسانه، به معنای عام، قادر است در هر لحظه، با بررسی وضعیت پنجره جوهری، هم به شناخت بیشتری از روابط اجتماعی در جامعه نایل آید و هم جامعه را به سمت رسیدن به بینش بیشتر هدایت کند.

منابع و مأخذ

- اپلی، ارنست (۱۳۷۱). **رویا و تعبیر رویا**. ترجمه دلارا قهرمان. تهران: انتشارات فردوس.
- آذرنیوار، لیلیا (۱۳۹۰). **نقد و تحلیلی بر رمان سمفونی مردگان عباس معروفی**. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبائی.
- ایمانی، محمدتقی، تقی آذرخش و مهدی اسماعیل‌تبار (۱۳۸۵). **مدیریت از آغاز تا پست‌مدرن**. تهران: فرهنگ سبز.
- پاینده، حسین (۱۳۹۴ الف). **گشودن رمان**. چاپ چهارم. تهران: انتشارات مروارید.
- پاینده، حسین (۱۳۹۴ ب). **گفتمان نقد (مقالاتی در نقد ادبی)**. چاپ سوم. تهران: انتشارات نیلوفر.
- پاینده، حسین (۱۳۹۵). **داستان‌های کوتاه در ایران (داستان‌های مدرن)**. تهران: انتشارات نیلوفر.
- خسروی، نوشین (۱۳۹۵). **بررسی کنش گفتاری در دو رمان فارسی (سمفونی مردگان و چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم)**. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام.
- رابرتسون، رابین (۱۳۹۵). **یونگ‌شناسی کاربردی**. ترجمه ساره سرگلزایی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی.
- رابرتسون، رابین (۱۳۹۸). **کهن‌الگوهای یونگی**. ترجمه بیژن کریمی، تهران: نشر دف.
- سالار، سارا (۱۳۹۸). **احتمالاً گم شده‌ام**. تهران: نشر چشمه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۴). **داستان یک روح (شرح و متن کامل بوف کور صادق هدایت)**. چاپ سوم. تهران: انتشارات میترا.
- شوالیه، ژان و آلن گبران (۱۳۷۸). **فرهنگ نمادها**. ترجمه سودابه فضائی، تهران: جیحون.
- فرهنگی، علی‌اکبر (۱۳۹۱). **ارتباطات انسانی**. تهران: انتشارات رسا.
- فون فرانکس، ماری لوییز (۱۳۸۴). **فرآیند فردیت، انسان و سمبول‌هایش**. ترجمه محمد سلطانیه، تهران: نشر جامی.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۸۷). **زبان و اسطوره**. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر نقره.
- گرین. ویلفر دال (۱۳۷۶). **مبانی نقد ادبی**. ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نیلوفر.

کاربست نظریه پنجره جوهری در تحلیل روابط اجتماعی ...

مقدمی، صدیقه و احمد گلی (۱۳۹۲). «نقد رمان تنگسیر با تکیه بر نقد کهن‌الگویی یونگ»، همایش

گردهمایی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران، دانشگاه زنجان.

یاوری، حورا (۱۳۷۴). **روان‌کاوی و ادبیات**. چاپ اول. تهران: انتشارات تاریخ ایران.

یوسفی، محمد (۱۳۹۱). **تحلیل جامعه‌شناختی شخصیت در دو رمان (سال بلوا و سمفونی مردگان) از**

عباس معروفی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بیرجند.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۵ الف). **روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه**. ترجمه محمدعلی امیری. چاپ هفتم.

تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۵ ب). **مشکلات روانی انسان مدرن**. ترجمه محمود بهفروزی. چاپ سوم.

تهران: نشر جامی.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۶ الف). **انسان و سمبول‌هایش**. ترجمه محمود سلطانیه. چاپ یازدهم.

تهران: نشر جامی.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۶ ب). **ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگو**. ترجمه فرناز گنجی و محمدباقر

اسمعیل‌پور. تهران: نشر جامی.

Luft, J. & Ingham, H. (1955). 'The Johari window, a graphic model of interpersonal awareness'. Proceedings of the western training laboratory in group development, 246, 2014-2003.

